

ژیر سایه مسکو ۱۰

حزب توده؛ ۶۷ سال  
پس از تاسیسی

صبا صرف

عدالت نامی است که حزب توده مدت‌ها پیش از ورود ارتش سرخ شوروی به ایران آن را بیدک می‌کشید، نامی که با پیروزی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ شوروی (برابر ۱۲۹۹ ش) و تشکیل کنگره‌ای در بندر انزلی با حضور نمایندگان روسی و ایرانی به رهبری جعفر جعفرزاده معروف به پیشه‌وری به «حزب کمونیست ایران» تغییر یافت و سال‌ها بعد، با خروج رضاخان از ایران بعد از وقایع شهریور ۲۰ و آزادی دوباره افراد گروه ۵۳ نفر نام توده را برگزید و تا سال ۱۳۶۲ با عمری بیش از نیم قرن به فعالیت‌های مخفی و غیر مخفی خود ادامه داد. حزب توده از اولین احزاب منسجم و سازمان‌یافته یا حتی تنها حزب منسجم و با برنامه در ایران بود و روشنفکران بسیاری را به خود جلب کرد و با انتشار نشریه «نامه مردم» با سبک و شیوه «دنیای» دکتر ارانی، به عنوان نشریه رسمی ارگان حزب توده در طرح مسائل تئوریک و اعتقادات چپ کام برداشت و آثار زیادی از روشنفکران و نویسندگان توده‌ای در آن درج شده است. اما از آنجا که سرگذشت انشعاب در حزب توده نیز کم از دیگر احزاب کشور نیست با تدوین «علامه اول انشعاب» حدود ۳۰ تن از اعضای حزب به رهبری افرادی چون «خلیل ملکی» و «انور خامه‌ای» با یکدیگر اتحاد کرده و راه خود را از حزب جدا کردند، اتحادی که چندان نیابید و انور خامه‌ای با تشکیل «جمعیت رهایی کار و اندیشه» به مقابله با ملکی برخاست و در نشریه‌های حزب خود به نام‌های «اندیشه نو» و «حجار» به انتقاد از نظرات و آثار وی پرداخت. ملکی نیز که در این میان به «بقایی» و حزب «زحمتکشان» پیوست ماهنامه «علم و زندگی» را به عنوان مرجعی برای نشر و آموزه تفکرات چپ و عقاید خود منتشر کرد، و بعد با به دنبال اختلاف با بقایی و به عنوان بنیان‌گذار و تئورسین «نیروی سوم» و «جامعه سوسیالیست‌ها» نشریه «نیروی سوم» را منتشر کرد و ماهنامه علم و زندگی نیز به «ببرد زندگی» تغییر نام یافت. با اوج‌گیری مبارزات انقلابی سال‌های ۵۶ و ۵۷ بار دیگر مجالی شد برای حضور آزادانه احزاب کشور، حزب توده نیز با شعار «سرنوشت رژیم ضد ملی و ضد خلقی محمدرضا شاه» با امام همراه و همگام شد. حزب توده به اعتراف خود در این سال‌ها به خواست و دستور مستقیم شوروی راه سازش را پیش گرفت، دستوری که در دوره مصدق و کودتای مرداد ماه ۳۲ صادر نشد. رهبری تجدید فعالیت‌های حزب توده از دو منشأ ناشی می‌شد، اول منشأ سازمان به دبیر اولی «کیانوری» در خارج از کشور که با پیروزی انقلاب راهی ایران شد و دوم، منشأ نیروهای حزب در داخل کشور شامل سازمان مخفی «توید» و دیگری «جمعیت اتحاد دموکراتیک» به رهبری به‌آذین بود. دفتر حزب توده بوسیله علی خاوری و افسران توده‌ای که از زندان شاه آزاد شده بودند، در تهران افتتاح شد و پس از آنکه مخالفتی با وجود آن دیده نشد، اعلامیه‌هایی دادند و حزب توده را رسماً اعلام کردند. اما از آنجا که اعتمادی که حزب خواستار آن بود هرگز از سوی دولت به وی اعطا نشد از در مخالفت برآمد و دست به تهدید دولت موقت و بازگان زد. امری که اگر چه در ابتدا برخی نهادهای قدرت را خوش آمد اما به مرور به عنوان خط نفاق معرفی و در مسیر حذف قرار گرفت.



نور الدین کیانوری



تقی ارانی



خسرو روزه



عبدالحسین نوشین



مریم فیروز



فریدون کشاورز



ایرج اسکندری



کازم یزدی



احسان طبری

ژیر سایه مسکو ۲۰

از استقلال تا وابستگی

کردم. سرانجام آقای خامه‌ای به من نوشت: «پس از مطالعات زیاد و پیگیری‌هایی که کردم به این نتیجه رسیدم که مساله رستم علی‌اف از اساس، کاملاً افسانه بود.»

اما در مورد مطالبی که با استناد به گزارشات فردی بنام سرهنگ «سیلوفکف» از دیدارهای او با سلیمان محسن اسکندری (عمومی ایرج اسکندری) ادعا می‌شود، همین قدر بگویم که در مطلب نسبتاً مشروحی که چند ماه پیش، طی چند مقاله درباره چند و چون این گزارشات نوشته‌ام؛ به طور مستند نشان داده‌ام که از این دیدارهای هزار گاهی، نه کمیته مرکزی موقت حزب توده خبر داشت. و نه تاکنون، کوچک‌ترین گواه و نشانه‌ای در دست است؛ تا نشان دهد که گزارشات وی به «کمیتن» منتقل شده است؛ و یا، اگر هم منتقل شده باشد، ترتیب اثری به آن داده شده است. یادآوری آن لازم است که سلیمان میرزا اسکندری را که رهبر حزب سوسیال دموکرات ایران و از رجال ملی سرشناس دوران مشروطیت بود، همراه با فرخی یزدی به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب اکتبر، رسماً از طرف دولت شوروی دعوت کرده بودند. احتمالاً برای ترتیب این دعوت با سفیر شوروی در ایران آشنا می‌شود و رفت و آمد داشته است. سرهنگ سلولیکف از طریق سفیر شوروی توصیه وی با سلیمان محسن اسکندری آشنا می‌شود. اما شوروی‌ها مثل همیشه، از این آشنایی‌ها سوءاستفاده کردند و گاهی این سرهنگ را برای گفت و گو درباره مسائل مختلف به سراغ سلیمان میرزا می‌فرستادند. جناب سرهنگ هم، توام بالای و گزافه‌گویی، گزارش این دیدارها را به مافوق خود گزارش می‌کرده است. اما بر اساس اسناد برجای مانده از کمیتن، که در گزارشات جناب سرهنگ به روشنی بازتاب دارد، هر دو خواستار عدم انتقال این گفت و گوها به دیگران بودند. پس

بابک امیر خسروی



جایگاه و تاثیر شوروی

حزب توده در ابتدا کاملاً مستقل بود. این حزب توسط عده‌ای از ایرانیان وطن دوست پایه‌گذاری شد و در تاسیسی آن اتحاد شوروی و حزب کمونیست آن، کوچکترین نقشی نداشتند. می‌توان گفت افرادی که این حزب را تشکیل دادند، بطور اساسی جوانان دوره رضا شاه بودند و به گروه ۵۳ نفر دکتر ارانی وابستگی داشتند. که پس از آزادی از زندان دست به تشکیل حزب زدند. همچنین باید تاکید کرد، معمار اصلی حزب توده ایران چه از نظر ساختار و برنامه آن و چه انتخاب نام آن، شادروان ایرج اسکندری بود او به تمام معنا فردی ایران دوست بود و تا آخر عمرش بر این نظر خود پایدار ماند. در این میان برخی برای اثبات وابستگی حزب توده به شوروی حضور فردی به نام «رستم علی‌اف» را در منزل سلیمان میرزا اسکندری مطرح می‌کنند که باید گفت این ادعا یک افسانه است و چنین چیزی واقعیت تاریخی ندارد. ابتدا این افسانه را سرهنگ زیبایی، با جزو و شکنجه گرمعرف زمان شاه، در کتاب خود به نام «سیر کمونیسم در ایران» عنوان کرد. متأسفانه، اشخاص معتبری که البته در سلامت نفس‌شان نمی‌توان تردید کرد از آن به عنوان سند یاد کردند. از جمله آقای انور خامه‌ای هم در کتاب خود به آن استناد کرده است. من در رابطه با این موضوع با ایشان مکاتبه

از چند دیدار نیز، ملاقات‌ها قطع می‌گردد. همان گونه که اشاره کردم رهبری حزب توده، کوچک‌ترین اطلاعاتی از این گفتگوها نداشت؛ و تشکیل حزب و سازماندهی و برنامه‌ریزی آن مستقلاً ادامه داشت. بی‌گمان، حزب توده ایران بی‌هیچ دسترسی برای شکل گرفتن از سوی شوروی پایه‌گذاری شد. به نظرم رسید بنیان‌گذاران حزب در آن زمان به آنچه که به فکرشان می‌رسید برای نجات آزادی شکننده‌ای که در اوایل دهه بیست، به دست آمده بود و استقلال ایران و دفاع از حقوق زحمتکشان ایران انجام می‌دادند. البته ممکن است از آنجایی که ایرج اسکندری در فرانسه به هنگام تحصیل، با افراد و شخصیت‌هایی وابسته به حزب کمونیست فرانسه ارتباطاتی برقرار کرده باشند، از این طریق، در ک‌هایی از جریان چپ و جنبش سوسیالیستی داشت‌اما آنچه مسلم است، از شوروی‌ها و کمینترن دستور نمی‌گرفت، و اساساً ارتباطی با آن‌ها نداشت.

مقامات اتحاد شوروی تقریباً یکی دو ماه بعد از تاسیس حزب توده ایران، از تشکیل این حزب در ایران آگاه می‌شود. از سویی در درون رهبری حزب چند نفری که «هسته کمونیستی» تشکیل داده بودند، به عنوان عناصر کمونیستی درون حزب، نام‌های به ژرژ دیمیتروف، دبیر کل کمینترن نوشته و تقاضای برقراری ارتباط می‌کنند. از سوی دیگر، شخصی بنام «فی تین» که نماینده کمینترن در ایران بوده است، پس از گذشت یکی دو ماه از تشکیل حزب توده ایران، خبر تشکیل آن را با داده‌هایی، به اطلاع کمینترن می‌رساند. برخلاف گزارشات سرهنگ سولیفک که کسی ترتیب اثری به آن‌ها نمی‌دهد، گزارش «فی تین» و خبر تشکیل حزب از سوی کمینترن جدی گرفته می‌شود. دیمیتروف بر اساس این اخبار، گزارش‌های تهیه کرده و به استالین می‌فرستد. نگاهی به این گزارشات و نامه دیمیتروف به استالین به وضوح نشان می‌دهد که دولت و مقامات شوروی کوچک‌ترین نقشی در تشکیل حزب نداشتند و در عمل نیز جز تأیید آنچه انجام گرفته است، کاری انجام ندادند.

در این جا من بیش از این نمی‌توانم وارد جزئیات بشوم و علاقه‌مندان را برای مطالعه سلسله مقاله‌های خود که در بررسی این اسناد انجام داده‌ام در سایت‌های مختلفی منتشر شده است، دعوت می‌کنم. از این پس بود که شوروی‌ها، که بدیخانه هدفی جز تأمین منافع آزمندانه خود نداشتند، کوشیدند از احساسات صمیمانه و خالصانه توده‌ای‌ها نسبت به شوروی، به آنچه «ژرژ پولاتاری پیروز» می‌نامیدند و اعتماد و باور داشتند، نهایت سوءاستفاده را کرده و حزب توده ایران را همچون پایگاهی برای پیشبرد نقشه‌های شیطانی خود در ایران مورد بهره‌برداری قرار دهند.

به این ترتیب، با آن که حزب توده ایران اساساً یک حزب مستقل بود که توسط افراد غیر وابسته و مستقل با گرفت، اما گذشت زمان، در برخی مقاطع حساس تاریخ معاصر ایران متأسفانه در راستای منافع اتحاد شوروی و به زبان منافع ملی ایران، گام برداشت. بی‌گمان در پیدایش و شکل‌گیری دنباله روی از شوروی، ایدئولوژی حاکم شده بر حزب زمینه‌ساز آن بود. ایدئولوژی لنینیستی در حزب در طول زمان شکل گرفت و جا افتاد.

### ◀ حزب توده ایران چگونه حزبی بود؟

در این زمینه باید گفت، که حزب توده ایران اساساً از بدو تشکیل حزبی باز بود. یعنی ایدئولوژی و ساختاری مانند ساختار حزب کمونیست شوروی نداشت. در واقع حزب همه طبقات بود نه حزب طبقه کارگر. حتی در ابتدا برخی از عناصر بورژوازی ملی نیز در آن حضور داشتند. برنامه این حزب هم از ابتدا تلاش برای استقلال ایران، گسترش آزادی، مبارزه با استعمار، دفاع از زحمتکشان و تأمین عدالت اجتماعی و مسائلی از این دست بود. حزب بر اساس منشوری که پنج اصل نام داشت، وارد عرصه سیاسی شدند. حزب همچنین همواره طرفدار فعالیت در راستا و در قالب قانون اساسی بودند. آنها می‌خواستند حزب علنی و قانونی باشد و بنیادگذاران آن تا مادامی که دولت شاه، حزب را در بهمن ماه ۱۳۲۷ غیرقانونی اعلام نکرده بود بر همین چارچوب پایبند ماندند. حزب در مجلس چهاردهم فرانکسیون مستقل توده را داشت و در کابینه قوام دارای

سه وزیر بود. بارها و به طور منظم با شاه مملکت دیدار داشت و به گفت‌وگومی نشست.

برای فهم درک درست رفتار رهبری حزب در آن سال‌ها، باید به این نکته اشاره کنم. دورانی که حزب توده شکل گرفت، در واقع دوران جنگ جهانی دوم بود که اتحاد شوروی در مقابل فاشیسم آلمان می‌جنگید. مقاومت آنها در لنینگراد، استالینگراد و دیگر نقاط شوروی در ایران آن دوره بازتاب‌های بسیار وسیعی داشت. همه مردم در آن زمان شیفته مقاومت شوروی‌ها در مقابل فاشیسم بودند. اما متأسفانه شوروی‌ها از این روحیه جامعه سیاسی ایران سوءاستفاده کردند. از همان آغاز که با حزب توده آشنا شدند، به عنوان یک طعمه برای پیشبرد منافع خود در ایران به آن نگاه کردند. اما متأسفانه ما هیچ وقت این مسأله را به درستی درک نکردیم. چرا؟ چون همان گونه گفتم، تصور این بود که شوروی دژ عظیم پرولتاریا و زحمتکشان جهان است و رسالت جهانی برای آزادی بشریت دارد و چشم طمع به خاک این کشور و آن کشور نودخته است! لذا باید قوی‌تر بشود این اندیشه تنها ویژه ما و منحصر به ما نبود. بلکه دیگر احزاب کمونیست جهان از جمله مثلاً حزب کمونیست فرانسه هم، چنین اندیشه و توهمی داشتند. باور به این که اتحاد شوروی کشوری استعماری نیست و چشم طمع به دیگر سرزمین‌ها ندارد و تنها مأموریت آن اشاعه انقلاب جهانی سوسیالیستی برای برقراری عدالت و آزادی است، اندیشه‌ای جهان‌شمول شده بود. اما این توهمی بود که همه از جمله توده‌ای‌ها داشتند و متأسفانه شوروی هم از آن سوءاستفاده می‌کرد و گام به گام حزب توده را به سمت قالب‌گیری در شرایطی که پیرو منافع شوروی باشد سوق داد.

### ◀ مصدق و حزب توده

بطور مسلم در مقطع ملی شدن صنعت نفت، راهبردی رهبری حزب توده ایران سیاستی بسیار نادرست و زبان‌بخش به منافع ملی ایران بود. در آن زمان گروهی از روشنفکران در درون حزب، از جمله ایرج اسکندری در خارج کشور و محمد حسین تلمن، داود نوروزی، شاهرخ مسکوب و قاطبه اعضای کمیته ایالتی تهران و... در داخل کشور، حضور داشتند که با این سیاست مخالفت می‌کردند. من از جمله جوانان منتقد این سیاست در حزب بودم و در درون این محفل داخلی قرار داشتیم. اما به رغم این واقعیت، سیاست رهبری حزب به سمت سیاست‌های سکتاریستی علیه مصدق رفت.

بی‌گمان، مشی و رفتار سیاست‌مخرب حزب در قبال دولت ملی و آزادی خواه دکتر مصدق را باید به حساب بی‌کفایتی دستگاه رهبری ۵ نفری حزب گذاشت. دلیل چندانی در اختیار من نیست که سیاست و رفتار رهبری ربه حساب دستور و رهنمود شوروی‌ها بگذارم. شوروی‌ها در این دوره نقش چندانی در سیاستگذاری‌های حزب نداشتند. فکر نمی‌کنم که در این راستا، رهنمودی از سوی شوروی به حزب داده شده باشد. سیاست حزب در قبال مصدق ناشی از سکتاریسم و دانش پائین چند نفری بود که در آن زمان سکّان رهبری حزب را در دست داشتند.

درواقع این مسأله خواست دستگاه رهبری بود. با توجه به اینکه در دستگاه رهبری هم در این رابطه اختلاف نظر وجود داشت. ما این مسأله را پس از کودتای ۲۸ مرداد و در پلنوم چهارم که در ۱۳۳۷ در مهاجرت تشکیل شد، بطور وسیع و همه جانبه‌ای مطرح کردیم. در این بحث‌ها همه چیز مورد بررسی قرار گرفت اما در هیچ جا استدلالی بر اساس فاکتور شوروی وجود نداشت.

### ◀ ماجرای طلاها

به نظر من، پس از اجرای فرقه دموکرات آذربایجان و سیاست ماهرانه قوام السلطنه، که استالین را قریب داد و از این راه خدمت بزرگی به ملت ایران کرد، در سیاست دولت شوروی نسبت به ایران تغییراتی صورت گرفت. این امر تا حد زیادی سبب شد تا شوروی‌ها بطور کلی نسبت به تحولات ایران، بسیار محتاطانه عمل کنند. و سیاست (Wait and See) را دنبال کنند. لذا چند سالی در سیاست ایران چندان فعال نبودند. به نظرم می‌رسد آنها به نوعی سرخوردگی نسبت به سیاست‌های خود در ایران دچار شده بودند. از این رو جانب

احتیاط را در پیش گرفتند. سیاست آنها در قبال دولت مصدق هم بر این اساس بود. البته از گذشته و از اجرای امتیاز نفت شمال، دل خوشی از او نداشتند. بدیهی است که اگر آنها کمی از مصدق حمایت می‌کردند، مثلاً نفت می‌خریدند، همه چیز ممکن بود مسیر دیگری به خود بگیرد. آنها از مصدق حمایت نمی‌کردند اما چندان هم آشکارا علیه او موضع نمی‌گرفتند. شاید رفتار آنها در موضوع لغو امتیاز شرکت شیلات شمال روشن‌تر باشد که چگونه پس از مقاومت کوتاه، به آسانی به تصمیم دکتر مصدق تن در دادند.

موضوع طلاها، در واقع، بدهی دولت شوروی به دولت ایران، هنگام جنگ دوم جهانی و حضور ارتش سرخ در ایران برمی‌گردد. و مربوط به خریدها و مخارج ارتش سرخ در ایران است. البته اگر ۲۵ میلیون دلار بدهی (۱۱ تن طلا) خود به ایران را پرداخت می‌کردند، کمک بزرگی به دولت مصدق بود. اما این کار را نکردند.

اما سیاست نسبتاً منفعل شوروی در قبال ایران، بلافاصله پس از مرگ استالین (سوم مارس ۱۹۵۳) تغییر کرد. مالنکف و خروشچف، بلافاصله کوشیدند روابط دولت شوروی را با ایران بهبود بخشند و به سطح عالی‌تری برسانند. مالنکف نام دولت شوروی در راستای بهبود روابط با ایران اعلامیه داد. به دنبال آن در تیرماه ۱۳۳۲ «سادچیکف»، سفیر شوروی جای خود را به «لاورنتیف» داد. سفیر جدید آدم خوش طینتی بود و معروف بود که همواره با تیروهای ملی در جهان سوم، روابط خوبی برقرار می‌کند. او با بر نامه‌ای برای حل اختلافات مرزی و نیز پرداخت طلاهای ایران، وارد ایران شد. دکتر مصدق فرزند خود دکتر غلامحسین مصدق را با دسته گل به استقبال سفیر جدید فرستاد. لاورنتیف مأموریت داشت مسائل راحل کند و مذاکرات را با مصدق آغاز کرد. اما متأسفانه وقفه‌ای در مذاکرات ایجاد شد که علت آن روشن نیست. در واقع دیگر دیر شده بود. به نظرم می‌رسد اگر مصدق با کودتا ساقط نمی‌شد، مذاکرات از سر گرفته می‌شد و شوروی بدهی خود به ایران را به همان ترتیب پرداخت می‌کرد. بدیخانه مذاکرتی که زمان دکتر مصدق آغاز شده بود، بعداً با حکومت زاهدی دنبال شد و در آن زمان به نتیجه رسید و بدنامی‌ها بر جای ماند.

### ◀ وابستگی

به نظر من اساساً آنچه که به عنوان وابستگی حزب توده به شوروی مطرح می‌شود عمدتاً در مهاجرت رخ داد. یعنی بعد از ۲۸ مرداد ۳۲. در این دوره تشکیلات رهبری حزب عمدتاً در شوروی یا در جمهوری دموکراتیک آلمان مستقر شدند. در این دوره دیگر، حزب ارتباط واقعی با ایران نداشت. درختی بود که از ریشه بریده بود. به ویژه مسأله وابستگی از زمانی پرنگ شد که فرقه دموکرات آذربایجان که از مدت‌ها قبل در باکو مستقر شده بود، با حزب توده ایران متحد شد تا حزب واحد تشکیل شود. در این زمان برخی از افراد فرقه از جمله «غلام یحی دانشیان» وارد رهبری حزب توده شدند. غلام یحی‌ها دیگر بطور تمام عیار یک عنصر سوویتک بودند. اینها عناصری واقعاً وابسته بودند. و در کشاندن حزب به سوی وابستگی نقش مهمی ایفا کردند.

از سوی دیگر «مهاجرت سوسیالیستی» آن گونه که بین ما به طنز متداول بود، نیز بتدریج استقرار یافت. دیگر هیچ دورنمای مثبتی در چشم انداز نبود. تشکیلات و رهبری حزب، هر چه بود، وابسته به کمک‌های شوروی و کشورهای سوسیالیستی شد. عملاً اگر حزب در لایبزیخ ویا دیگر شهرها دفتر مرکزی داشت، این دفتر را شوروی‌ها در اختیار او قرار داده بودند و کارمندان آنجا حقوق پرداخت می‌کردند. حقوق اعضای رهبری هم همینطور.

این تنگناهای اساسی که ناشی از مهاجرت بود. کم کم تا حدی نیز زوال اخلاقی دامنگیر بسیاری از اعضای رهبری شد. از این رو بسیاری از ارزش‌های اخلاقی و معنوی در بین آدم‌هایی که بسیار هم افراد شریفی بودند فروریخت. در این «مهاجرت سوسیالیستی» چاره‌ای نبود جز اینکه با از فعالیت حزبی کاملاً دست بکشند و یا اینکه در صورت فعالیت نمی‌توانستند سیاستی مغایر با آنچه شوروی می‌گفت را در پیش بگیرند.

# زیر سایه مسکو

اندر پایه‌گذاری حزب توده به دست اداره اطلاعات ارتش شوروی\*



خسرو شاکری\*

«هیچ امر تازه‌ای رخ نداده است.» «ما شاهد هیچ رویداد مشابه آنچه در روسیه آذر ۱۹۱۷ [رخ داد نبوده ایم ... در اینجا شاه [کذا، مقام سلطنت] در جای خود باقی مانده است. مجلس و دولت، برآستی، همانند پیش‌اند، و- در حال حاضر- به هیچ بهبودی در اوضاع دست نزده‌اند. زندانبان سیاسی هنوز آزاد نشده‌اند.»<sup>(۱)</sup> سلیمان میرزا افزود که رضا شاه «بر فشار روس‌ها و ارتش سرخ ایران را ترک گفت و به نظر می‌رسید که او داوطلبانه از ایران خارج شده باشد [تا] فرزند او [بتواند] به جای او بنشیند.»<sup>(۲)</sup> روشن است که در اینجا سلیمان میرزا می‌خواست که مخاطب روس خود را نوازش کند؛ در عین حال، واقعیت این است که رضا شاه مجبور شده بود زیر فشار مشترک روسیه و بریتانیا از تخت و تاج صرف نظر کند، اما داوطلبانه ایران را ترک نگفت، زیرا، به‌رغم هشدارهای مکرر بریتانیا دایر بر لزوم اخراج جاسوسان آلمانی، او مناسبات خود را با آلمان نازی ادامه داده بود.<sup>(۳)</sup>

سلیمان میرزا به مخاطب شوروی خود گفت: «ما آزادیخواهان نمی‌توانیم در مطبوعات چیزی بنویسیم. بسیاری در تهران فکر می‌کنند که، هنگامی که ارتش سرخ وارد ایران شود، تریبون‌های سخنرانی برپا خواهند شد و ایشان خواهند توانست آرزوهای خود را در همه زمینه‌ها با مردم سخن بگویند و همه لاشخورها دستگیر خواهند شد. اما چنین امری اتفاق نیفتاد. ژاندارمری و شهربانی برجای مانده‌اند و دولت همچون گذشته حکومت می‌راند، به نحوی که بسیاری از مردم ناامید شده و از فعالیت [سیاسی] می‌هراسند.»<sup>(۴)</sup>

در پاسخ او، سرهنگ ارتش شوروی تذکر داد - روشن است که به زبان دیپلماتیک - که «آزادی و انقلاب صادراتی نیستند و مردم ایران می‌توانند و باید نظم و برنامه‌های مورد نظر خود را در کشورشان برقرار سازند.» او به قصد ترغیب شخص اسکندری افزود که «شما، آقای سلیمان میرزا، یک دولتمرد و فعال سیاسی مهم ایران هستید و خود بهتر از هر کس دیگر می‌دانید که مردم ایران چه می‌خواهند و برای بهبود وضع ایران چه باید کرد و چه خوب که دست به اقدام بزنید. حضور ارتش سرخ در ایران تأثیراتی بر حال مردم ایران و رهبران آنان می‌گذارد و خواهد گذارد.»

سپس، سلیمان میرزا یاد آور شد که فردی بنام خ (با)<sup>(۵)</sup> حزبی ایجاد کرده بود که پیشاپیش پیامش را خطاب به مردم ایران منتشر کرده بود و وعده بهبود وضع را داده بود. او خطاب به افسر شوروی همچین افزود که:

البته ما هم می‌توانستیم چنین حزبی ایجاد کنیم، اما هم شهربانی و هم ژاندارمری مانع از کار ما خواهند شد، در حالی که کسی مزاحم آنان [حزب دیگر] نیست و آنان با آزادی از مطبوعات استفاده می‌کنند. این امر مطلقاً آشکار است که خود ما [آزادیخواهان] نخواهیم توانست بدون کمک شما [شوروی‌ها] کاری از پیش ببریم. «اسلیوگف در جمله معترضه‌ای نوشت: «[شماره]» سلیمان میرزا «به من است.» [ما به کمک نیازمندیم. به‌طور کلی، برهه‌ای که ما اکنون از آن گذر می‌کنیم، یعنی به هنگام حضور ارتش سرخ در ایران، باید برای بهبود وضع ایران مورد استفاده قرار گیرد.

افسر ارتش شوروی پاسخ داد که وضع کنونی «هناسبتین وضع برای ایجاد حزب مسود نیاز» بود و «به اقدام شما اسکندری [کمک رسانده خواهد شد، به شرط آنکه اهداف آن

تاکنون نظریه‌های گوناگونی در مورد پایه‌گذاری حزب توده در پاییز ۱۳۲۰، یعنی پس از اشغال ایران توسط متفقین و استعفای اجباری رضا شاه در آخر تابستان همانسال، عرضه شده‌اند. اصلی‌ترین ترموط به تأسیس حزب توده این است که در جلسه پایه‌گذاری آن در منزل سلیمان میرزا اسکندری رستم علی اف، که بعدها باکو خورشناس شد، حضور داشت. این نظریه هم توسط طرفداران و هم مخالفان حزب توده تبلیغ شده است. این نظریه نیندیشه توسط آخرین دبیر اول حزب توده، نورالدین کیانوری<sup>(۶)</sup> و سپهر ذبیح در دانشنامه ایرانیکا هم عرضه شده است. یادآوری این نکته در مورد این نظریه افسانه‌آمیز، ضروری است که رستم علی اف در سال ۱۹۳۰ متولد شد و در هنگام تأسیس حزب توده بیش از یازده سال نداشت!<sup>(۷)</sup>

با توجه به فضای محدود این مقاله، بس مهم است که در باره تأسیس حزب توده به یکی از نوشته‌های منتشره در غرب رجوع داده شود که اکنون مقام «مرجعیت»<sup>(۸)</sup> در تاریخ حزب توده را کسب کرده است. این اثر نکته زیر را در مورد پایه‌گذاری حزب توده اظهار می‌کند:

با پایه‌گذاری [حزب] توده، مؤسسان آن ریاست آن را به سلیمان میرزا اسکندری سپردند - شاهزاده‌ای تندرو که مورد احترام بود و در انقلاب مشروطیت رزمیده بود، به تشکیل حزب دمکرات در مجلس دوم<sup>(۹)</sup> مدد رسانده بود، کمیته مقاومت ملی را طی جنگ جهانی اول<sup>(۱۰)</sup> رهبری کرده بود و از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۵ (سال تعطیل آن) در رأس حزب اجتماع‌یون قرار داشت. نویسنده این سطور از این بخت استثنایی، اما محدود، برخوردار شد که در سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ به بایگانی‌های بین‌الملل کمونیست در مسکو دست یابد. اکنون با تکیه به اسناد غیر قابل انکار می‌توان به این موضوع مورد نزاع پرداخت، بویژه در پرتو روایت‌های متضاد و فصولی‌ای که از سوی خود حزب توده عرضه شده‌اند. آنچه در پی خواهد آمد خلاصه شرح پایه‌گذاری حزب توده بر اساس اسنادی است که در بایگانی‌های بین‌الملل کمونیست یافته‌ام. در ضمن، هر گاه که لازم آید، به اسناد منتشر شده نیز ارجاع داده خواهد شد. به‌خاطر ماهیت مورد نزاع این موضوع از اسناد شوروی‌ها نقل قول‌های مفصلی آورده خواهد شد، تا هر گونه تردیدی زوده شود.

◀ دست‌آورد اطلاعات ارتش شوروی در تأسیس و شکل دادن حزب توده

در گزارشی که سرهنگ سلویوگف (رئیس رکن دوم اداره سوم اطلاعات ارتش سرخ)<sup>(۱۱)</sup> به مقام بالادست خود در بخش اطلاعات ارتش سرخ، کمیسر بریکاد ایلچف نوشت، گفته شده است که «بنابر خواست شما» با سلیمان میرزا اسکندری، دمکرات سوسیالیست و با سابقه «ملاقات کردم». این ملاقات در ساعت شش عصر در روز ۱۹ سپتامبر ۱۹۴۱/۷ مهر ۱۳۲۰ در منزل وی صورت گرفت. سرهنگ ارتش سرخ توسط پترف، رایزن سفارت شوروی در تهران، به سلیمان میرزا معرفی شد. گفتگوی فارسی و روسی که هشتاد دقیقه طول کشید از طریق مترجم انجام گرفت.<sup>(۱۲)</sup>

پس از ادای تعارفات مرسوم، افسر ارتش سرخ سلویوگف عقیده سلیمان میرزا را در مورد «رویدادهای جاری و وضع کنونی ایران» جویا شد. پاسخ اسکندری چنین بود: در این کشور

یعنی دنباله روی از شوروی در «مهاجرت سوسیالیستی»، اضافه بر عامل مهم ایدئولوژیک، پیامد گریزناپذیر زندگی در مهاجرت طولانی در کشورهای «سوسیالیسم واقعا موجود» بود.

اما در مورد آنچه که به عنوان جاسوسی اعضای حزب گفته می‌شود، من باید به صراحت بگویم از این مساله تا زمانی که رفقای ما پس از انقلاب بازداشت شدند و حرف‌هایی در این زمینه بیان کردند، اطلاعی نداشتم. پیش از این البته اصطلاحی در مورد برخی افراد وجود داشت که می‌گفتند فلانی «آدم شوروی» است. اما اصلاً بحث «کاگب» مطرح نبود. ما بعدها متوجه شدیم که برخی از اعضای رهبری و کادرها، با سازمان امنیت شوروی یعنی «کاگب» همکاری داشتند. اما این الودگی رانمی‌توان به کل رهبری حزب ویا کادرها تعمیم داد. بلکه عناصری وجود داشتند که با مقام‌های شوروی تماس ویژه داشتند. از سوی دیگر شوروی‌ها برای اطلاع از درون حزب توده، جاسوس گرفته بودند. این عملی به کلی غیراخلاقی بود. اساساً باید گفت نظام شوروی یک نظام بی‌مروا و بی‌شیطانی بود.

اسم دولت شوروی، اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بود. اما خصلت دولت و آن چه اصطلاحاً مصالح دولتی (Raison d'Etat) گفته می‌شود، هیچ تفاوتی با سیاست‌های توسعه طلبانه دوران تزار نداشت. با این تفاوت که اینک، تحت عنوان ایدئولوژی سوسیالیستی و انقلاب جهانی قصد داشتند منافع روسیه را در جهان تأمین کنند. از این رو از ایزلر ایدئولوژی به هر نحوی که می‌شد استفاده می‌کردند و ناخود آگاه، احزاب کمونیستی جهان، آلت سیاسی آن قرار می‌گرفتند. به عنوان مثال نمی‌توان گفت که حزب کمونیست فرانسه نوکر شوروی‌ها بود، اما برای شوروی تبلیغ می‌کرد. مورس نوزدبیر کل حزب در فرادای جنگ جهانی دوم فریاد کرد که اگر ارتش سرخ به دروازه‌های پاریس برسد، کمونیست‌ها دروازه‌ها را به روی او باز می‌گشایند!

ایدئولوژی انتزاعی سوسیالیستی را برای انقلاب جهانی پرولتاریا، کارل مارکس پایه‌گذاری کرده بود. و برای توجیه آن تحلیل «علمی» داشت. و آن را «سوسیالیسم علمی» می‌نامید. از این رو در ابتدا، احزاب کمونیستی به صورت سازمان واحد انتزاعی سوسیالیستی شکل گرفتند. این پایه، «کمیتنتر» نیز در آغاز و تا دهه‌ها، مرکزی بود که احزاب کمونیست جهان در هر کشور، شعبه‌های آن بودند. در این نظام فکری منافع سوسیالیسم بالاتر از منافع ملی مدنظر بود. البته نظریه انقلاب پرولتری جهانی، مساله‌ای آرمانی و البته بسیار پندار بافانه بود. شاید امروز موجب خنده شود اما به هر حال وجود داشت و میلیون‌ها انسان بالغ و فریخته، صمیمانه به آن باور داشتند. برقراری سوسیالیسم در جهان و در هر کشور، چنان مساله اساسی و بزرگی تلقی می‌شد که همه چیزهای دیگر در قبال آن فرعی بود!

از این رو، دوزار حقیقت و انصاف نیست که بگویم قاطبه اعضای حزب توده ایران و حتی رهبران آن، افرادی وطن پرست و میهن دوست بودند. تصور نمی‌کردند که کاری بر خلاف منافع کشور خود انجام می‌دهند.

این رانیز ناگفته نگذارم که حزب توده در ایران یک حزب مترقی و مودرن بود. این حزب اندیشه‌های نوین و ترقیخواهانه را در ایران مطرح کرد. تصادفی نیست که بسیاری از روشنفکران و هنرمندان و شاعران و نویسندگان دهه‌های بیست تا چهل، عضو حزب یا در حلقه و حوش آن بودند. باید توجه داشت که برای دوران طولانی اساساً وابستگی حزب به شوروی احساس نمی‌شد. این مساله‌ای بود که بعدها فاش شد. زیرا اگر از ابتدا چنین احساسی مشهود بود، بی‌گمان همکاری و حضور افرادی همچون احمد شاملو، سیمین بهبهانی، ابتهاج، کسرابی، گلشیری، اخوان ثالث، نوشین و بسیاری انسان‌های فرهیخته دیگر در صفوف آن، و نیز همکاری و همدلی هدایت، دهخدا، ملک الشعراء و... امکان نمی‌داشت و نمی‌توانست شکل بگیرد. از این رو است که هنوز این خاطره حزب توده ایران، برای بسیاری از وابستگان به یاد ماندنی است. ●

تأخیر به این معنا نبود که شوروی‌ها را از «اقدام مستقل منع می‌کردند»، یا اینکه او بایستی اقدامات خود را «محدود» می‌کرد، اقداماتی که «در حال حاضر با موضع ما یکسان» بود.

جلسه بعدی ملاقات بین افسر شوروی سلیوگف و سلیمان میرزا اسکندری در ۱۵ ماه اکتبر (۲۳ مهرماه ۱۳۲۱) برگزار شد و با حضور مترجم مدت نیمساعت طول کشید. او به مخاطب شوروی خود اطلاع داد که از مجلس اجازه نشر برنامه را کسب کرده بود، که از آن هزار نسخه چاپ خواهد شد. پس از انتشار آن خواهد بود که اجازه نشر ارگان حزبی را خواهد خواست. او در مورد اعضای هیات تحریریه ارگان حزبی چیزی نگفت، اما از چند یاد کرد که به عقیده او می‌توانستند دبیری روزنامه را به عهده بگیرند. او همچنان قصد داشت در آینده‌ای نزدیک محلی برای کلوب حزب تهیه کند.



### «توده» در «مردم»

مرتضی صراف: روزنامه مردم ارگان مرکزی حزب توده ایران به صاحب امتیازی و مدیریت مسوولی منوچهر بهزادی اولین شماره دوره هفتم آن در چهارشنبه ۲۳ اسفند ماه ۱۳۵۷ که قطع متوسط روزنامه‌ای در ۸ صفحه به قیمت ۱۰ ریال در تهران انتشار یافته است که تا شماره ۱۰ (۱۳۵۸/۲/۱۷) بصورت هفته‌ای از شماره ۱۰ تا ۵۸ (۱۴ مهر ماه ۱۳۵۸) بصورت سه شماره در هفته و از این شماره به بعد بطور روزانه و به قیمت ۱۵ ریال انتشار یافته است. از آنجا که صاحب امتیاز اصلی مردم «صفر نوعی» بود انتشار آن با همان نام و کلیشه دوره‌های گذشته مورد اعتراض وراث نوعی قرار می‌گیرد و به قرار «شنیده‌ها» گویا پیشنهاد ۱۰ میلیون ریال برای فروش امتیاز آن نموده بوده‌اند که مورد قبول قرار نمی‌گیرد و اجباراً از شماره ۱۸۶ به بعد کلمه نامه را با حروف ریز به آن اضافه و به نامه مردم و با همان کلیشه و سبک قبلی منتشر می‌گردد ولی از شماره ۴۸۷ به بعد با بخشنامه وزارت ارشاد جهت مشخص نوشتن عناوین نشریات، «نامه مردم» با کلیشه و فرم جدید به انتشار خود ادامه می‌دهد. «نامه مردم» با توجه به موضع سیاسی کادر مرکزی حزب که از هواداران پر و با قرص اتحاد جماهیر شوروی در ایران می‌باشد، در مجموع دارای موضعی ضد غربی و به ویژه ضد امریکایی و «سرتا پا» شرقی از نوع «روس‌ی» آن می‌باشد و با اینکه مورد تعرض بسیاری از نیروهای چپ «انقلابی»، مائوئیست‌ها و نیروهای راستگرا و بخصوص معتقدین راستین سیاست «موازنه منفی» نه شرقی نه غربی قرار داشت معذک نظر به «مدیریت» خاص کادر مرکزی حزب و گردانندگان روزنامه از جمله نشریاتی بود که تقریباً بدون تعرض و وقفه فقط یک بار از ۲۸ مرداد تا ۱۰ مهر ماه ۵۸ و یک بار نیز از ۳۰ مهر ماه ۵۹ تا ۱۴ آبان ماه ۵۹ توسط نیروهای فشار توقیف روزنامه‌های انقلاب اسلامی و میزان «برای خالی نبودن عریضه» روزنامه نامه مردم نیز بدون دلیل خاصی توقیف می‌گردد ولی از آنجا که حزب توده ایران از غنی‌ترین و مجهزترین سازمانهای سیاسی از نظر مطبوعات می‌باشد خلاء ناشی از توقیف آن را با استفاده از انواع و اقسام نشریات وابسته به حزب توده (مانند پیام مردم، دنیا، جوانان توده، جهان زمان، اتحاد و اتحاد مردم) و بسیاری جزوات و کتابها و مجموعه‌های خوش چاپ و با اسلوب «حزبی» آن را پر می‌نمودند.

جلسه بعدی ملاقات با سلیمان میرزا قرار بود روز ۶ اکتبر (۱۴ مهر) انجام گیرد، اما پنج روز بعد، روز ۱۱ اکتبر (۱۹ مهر ماه) صورت گرفت.<sup>(۱۶)</sup> در این دیدار سلیمان میرزا به سرهنگ شوروی اطلاع داد که برنامه‌ای که او از طریق هوادارانش به او رسانده بود برای انتشار به سردبیران مطبوعات ارسال شده بود. هنگامی که افسر شوروی از او پرسید که این نظر شخصی خود او بود یا نظر همه گروه، اسکندری جواب داد که این نظر «اجلاس و هیات رئیسه حزب» بود - که در ضمن هنوز نامش توده نبود - که پانزده تن بودند و در ۱۰ اکتبر (۱۸ مهر ۱۳۲۰) «انتخاب» شده بودند. افسر شوروی از جمله به سلیمان میرزا گفت که پس از مطالعه برنامه حزب می‌توانست به او بگوید که «در اساس این برنامه مطابق با نظر ما [شوروی] و موقعیت ایران است یا نه»<sup>(۱۷)</sup> اما در مورد انتشار آن و قانونی کردن

حزب، افسر شوروی افزود که او برای «تعمق» روی آن‌ها به وقت بیشتری نیاز داشت تا بتواند نظر خود را بیان کند. او گفت که این مسائل برای او «غیرمنتظره» بودند، چه در جلسه پیشین سخن از این رفته بود که «شما و تظاهراتی بعدی [شما] نیاز به افزایش نیروهای [شما]، تقویت و تربیت حزب و همچنین مطالعه نقاط قوت و ضعف دولت و مجلس دارد». روشن است که شوروی‌ها مایل نبودند تعادل کنستی اتحاد با بریتانیا را به هم بزنند.

گویمی که شوروی‌ها ناراضی خود را از بند چند از برنامه را بیان داشته بوده باشند، سلیمان میرزا اشاره کرد: «ما نکات برنامه پیرامون مساله پلیس و ملی کردن زمین را تغییر دادیم تا متهم نشویم که خواستار بی‌نظمی یا شورایی کردن کشور هستیم. در مورد پلیس، برنامه به ترتیب زیر تغییر یافته است: «همه کسانی که به آزادی تجاوز می‌کنند مجازات خواهند شد.» و نکته راجع به ملی کردن زمین تقریباً به این شکل است: «باید به دهقان فقیر زمین داده شود.» برنامه‌های که سلیوگف به مسکو ارسال داشت نکته مربوط به پلیس را شامل نمی‌شد. این نکته باید با توصیه شوروی‌ها حذف شده بوده باشد.

در اینجا سلیمان میرزا افزود که «برخی از هواداران من بر این عقیده‌اند که من بیش از حد جلوی آنان را می‌گیرم، اما ایشان اشتباه می‌کنند. من وضع کنونی را کاملاً می‌فهمم.» گویمی که با تاکتیک جبهه توده‌ای شوروی‌ها آشنا بوده باشد، او به نحوی سمبلیک اضافه کرد که «من عکس‌های مارکس و لنین را حفظ کرده‌ام، اما هنوز زمان آن فرا نرسیده است که آن‌ها حتی در این اطاق به دیوار بزنم. افسر شوروی به سلیمان میرزا گفت که او ظرف دو روز پاسخ وی را خواهد داد. اما این

حزب] مغایر به منافع ما [شوروی‌ها] نباشد.» در پایان سلیمان میرزا اعلام داشت که:

۱. ما به سازماندهی خواهیم پرداخت تا بتوانیم آزادی‌های دموکراتیک و زندگی آسوده‌تری را برای مردم ایران تحصیل کنیم؛  
۲. شما [شوروی‌ها] باید در این اقدام به ما مدد برسانید و به آزادی و اعاده حقوق مدنی زندانیان سیاسی کمک کنید.<sup>(۱۷)</sup>  
سرهنگ سلیوگف همچنین به مقام بالادست خود گزارش داد که او و اسکندری موافقت کرده بودند که فردای آن روز، ۸ مهر (۳۰ سپتامبر ۱۹۴۱)، در نیمروز ملاقات خواهند کرد و در این فاصله سلیمان میرزا به مسائلی چند خواهد اندیشید و اینکه «و موافقت کرد که با کمک ما کار کند».



دومین ملاقات سلیوگف در منزل سلیمان میرزا انجام گرفت و نود دقیقه به طول انجامید.

سرهنگ ارتش سرخ «به سلیمان میرزا هشدار داد که هیچکس نباید از ملاقات دیروز ما با خبر باشد.» در پاسخ سلیمان میرزا اظهار موافقت کرد. بعنوان مثال، او گفت که برخی از زندانیان سیاسی به او مراجعه کرده و از او خواسته بودند که او از سفارت شوروی برای آزادی آنان کمک بطلبد، اما او جواب داده بود که «من امر خود ما [ایرانی‌ها] است و سفارت شوروی نمی‌تواند در این مورد دخالت کند.»<sup>(۱۸)</sup>

سرهنگ شوروی با اشاره به نکته‌ای در سخن اسکندری در ملاقات روز پیش در مورد «نظم واقعی» در ایران اظهار داشت که «مناسب می‌بود اگر شما [اسکندری] می‌توانستید دلایل ناراضی خود را در مورد اوضاع کنونی و برنامه بهبود آن را به روی کاغذ بیاورید.» او همچنین به اسکندری گفت که چون در همان روز قرار بود در ساعت ۴ او [اسکندری] با تنی چند از هواداران خود جلسه‌ای برگزار کند و قصد داشت همراه آنان حزبی را ایجاد کند، «بایستی برنامه حزب [پیشنهادی] خود را کتبی کنید و نیز اینکه در آن جلسه چه می‌خواهید بکنید».

سلیمان میرزا با همه این‌ها موافقت کرد و افزود تا ایجاد حزب هواداران او «گروه حزبی» نامیده خواهند شد. او سپس نظر افسر ارتش سرخ را در مورد نام حزب جویا شد. افسر شوروی پاسخ داد که «در حال حاضر [او] اصولاً نام حزب اهمیت زیادی ندارد، اما ما در آینده به این موضوع باز خواهیم گشت.» سپس افسر شوروی اظهار داشت که، در حالی که او نسبت به «دولتمردی و توانایی‌های او [سلیمان میرزا] اطمینان داشت»، «اگر کار او به طریق مناسبی پیش رود و با اهداف ما [شوروی‌ها] مطابقت داشته باشد، می‌توان مطمئن بود که در صورتی که تغییری در وضع دولت ایجاد شود، او خواهد توانست امید به شرکت در آن را داشته باشد.» سلیمان میرزا گفت که او نمی‌توانست در دولت وقت فروغی شرکت جوید، زیرا نمی‌توانست به کمکی از سوی او چشم بدوزد. «اگر دولت دیگری تشکیل شود، مطلب دیگر خواهد بود و او و هوادارانش در آن شرکت خواهند کرد».

هنگامی که افسر شوروی در مورد وضع مالی او پرسید، اسکندری جواب داد: «من در آمد کوچکی دارم که بیش از ۲۵۰ تومان در ماه نیست. این برای من کافی است.»

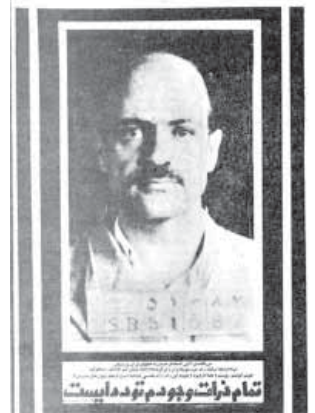
در طول این دومین ملاقات، سرهنگ سلیوگف همچنین «مؤدبان» از او خواست تا سرگذشت سیاسی خود را بنویسد. در پایان دیدار، سرهنگ سلیوگف به اسکندری یادآور شد که باید نکات زیر را برای ملاقات بعدی به روی کاغذ بنویسد:

۱. نگرش او نسبت به اوضاع حاکم و دولت وقت در ایران  
۲. نظرات او درباره تغییر اوضاع و احوالی که می‌توانست خواست‌های مردم ایران را ارضاء کند  
۳. برنامه حزب و مسائلی که او و هوادارانش در روز ۳۰ سپتامبر در منزل او به بحث گذاشته بودند  
۴. سرگذشت خود<sup>(۱۹)</sup>

افسر شوروی، سرهنگ سلوئوف، به بالادستان خود گزارش داد که «من خط مشی او [اسکندری] را در مورد چاپ برنامه و قانونی کردن حزب، تهیه یک ارگان حزب و یک کلوب حزبی تأیید کردم» در همان دیدار افسر شوروی توجه اسکندری را به این نکته جلب کرد که وظیفه حزب و اکنون عبارت بود از گرد آوردن همه نیروهای دمکراتیک و مبارزه با همه اقسام تفکر چپ‌روانه در درون حزب، چون نظرات روستا. در مورد روستا، او افزود که هیچ کس در سفارت [شوروی] به او اجازه نداده بود که با حزب تماس برقرار کند چه برسد به این که چنین شرایط [آندروانه] را توصیه کند. «سرهنگ سلوئوف این را هم به اسکندری توصیه کرد که «اگر سلیمان میرزا روستا را، چنانکه می‌گوید، می‌شناسد و او شخص ماجراجویی است، سلیمان میرزا باید بکوشد و او را قانع کند که نگرش و پیشنهادها و اشتباه آمیزند. [چه] سودمند نیست که [افرادی که دارای] نگرش تندروانه هستند از حزب رانده شوند، بلکه باید با پافشاری مواضع اشتباه آمیزشان را به آنان توضیح داد.»<sup>(۱۸)</sup>

بنا بر توافق پیشاپیش، اسکندری و افسر شوروی سرهنگ سلوئوف دیگر بار در ۲۲ اکتبر ۱۹۴۱ (۳۰ مهر ۱۳۲۰) در ساعت هفت‌ونیم غروب دیدار کردند. مذاکره از طریق مترجمی ابراهیم نام چهل دقیقه طول کشید. اسکندری به مخاطب شوروی خود گفت که دو روز پیش از آن یک افسر شهرستانی به دیدن او رفته بود و به او هشدار داده بود که از تجمع برخی افراد (یعنی افراد حزبی) در منزل او خبر داشت و اینکه، به خاطر وضعیت جنگ، چنین جلساتی ممنوع بود. اسکندری افزود که «مروز فرمانداری نظامی اعلام کرد که جلسات سیاسی ممنوع هستند - اعلامیه‌ای که هدفش حزب من است.» اسکندری همچنین اشاره کرد که هنوز فرصت انتشار برنامه را نیافته بودند. اگرچه اجازه‌های کسب شده بود، هنوز ده نسخه چاپ نشده بود که پلیس آن‌ها را توقیف کرد. در مورد ممنوعیت جلسات از سوی دولت، سلیمان میرزا قصد داشت اعتراضیه‌ای به نخست‌وزیر بفرستد؛ وی می‌خواست نظر افسر شوروی سلوئوف را در آن مورد بداند. افسر شوروی پاسخ داد که «وضعیت حزب به بیخ بدی برخورد کرده است، اما این بدین معنا نبود که باید از آن بابت اظهار تأسف کرد. ... برعکس، کار باید با کوشش هر چه بیشتری به پیش برده شود تا بر تعداد هواداران افزوده شود.» در مورد اعتراضیه به نخست‌وزیر، افسر شوروی گفت که «من اکنون نمی‌توانم در مورد محتوای آن چیزی بگویم.» به دیگر سخن، همچون موارد پیشین، او می‌خواست از مقامات بالا دست خود کسب تکلیف کند.<sup>(۱۹)</sup> در این جلسه افسر شوروی مجدداً از سلیمان میرزا خواست تا سرگذشت خود را بنویسد.

افسر شوروی سلوئوف بار دیگر در روز ۱۱ نوامبر ۱۹۴۱ (۲۰ آبان ۱۳۲۰) با سلیمان میرزا ملاقات کرد؛ این دیدار ۲۰ دقیقه به طول انجامید. سلیمان میرزا به سلوئوف گفت که «در جلسه پیش سخن از ضرورت مطلق در مورد تماس با سفارت شوروی رفته بود.» او افزود: «چون آنان [همکاران او در حزب] در باره رابطه ما هیچ نمی‌دانند، من [هم] چیزی به آنان نگفتم و اعلام کردم که ما باید بر خود تکیه کنیم.» سپس در همان دیدار سه‌تایی در مورد سازماندهی در مناطق زیر اشغال ارتش سرخ مطرح شد. سلیمان میرزا به رابط شوروی خود گفت: ما می‌خواهیم نمایندگان خود را به شهرهایی چون اهواز،



پوستر یادبود خسرو روزه در سالگرد درگذشت او

تبریز، پهلوی [انزلی]، رشت، گرگان، مشهد و دیگر شهرهای تحت اشغال ارتش شوروی اعزام کنیم تا شعبات حزب را به‌طور قانونی ایجاد کنیم.<sup>(۲۰)</sup> اما هراس دارم که از این لحاظ مانعی در راه کار شما باشم. از این رو خواهان توصیه شما هستم. من قبلاً دو نفر را به تبریز اعزام کرده‌ام و آنان از من می‌پرسند چه کاری باید بکنند و من جواب گفته‌ام که باید صبر کنند.<sup>(۲۱)</sup> باز هم در پاسخ افسر شوروی سلوئوف، اسکندری اشاره کرد که او «در جنوب ایران چند تن را دارد و قصد دارد گروهی را در آنجا سازمان دهد.» باز با لزوم پرسش در این مورد از بالادست‌های خود، افسر شوروی به سلیمان میرزا گفت که «این نظر جالبی است و من خواهم توانست طرف چند روز جواب شما را بدهم.» افسر شوروی در پایان گفتارها با اسکندری بر این پای فشرد که «یکی از مسائل حزب سلیمان میرزا عبارت است از افزایش تعداد هواداران آن و تربیت ایرانیان با روحیه دمکراتیک.» افسر شوروی همچنین به مقامات بالادست خود گزارش کرد که اسکندری موفق نشده بود که بیش از ۶۰ الی ۷۰ نسخه از برنامه را چاپ کند.<sup>(۲۲)</sup>



دیدار بعدی بین اسکندری و افسر شوروی، طبق قرار قبلی، در روز ۱۳ نوامبر ۱۹۴۱/۲۲ آبان ۱۳۲۰ با حضور راینز سفارت شوروی کمیسارز برگزار شد. افسر شوروی از قول اسکندری شرح زیر را به مقامات بالا دست خود فرستاد: در روز پیش از آن [۲۰ آبان ماه] اسکندری به دیدن نخست‌وزیر محمد علی فروغی رفته بود تا نظر او را در مورد مجلس جدید و ترکیب آن بخواهد. سلیمان میرزا مجلس «جدید» [سیزدهم] را مردود شناخته بود، چه انتخاباتی صورت نگرفته بود. آنان بین خود توافق کرده بودند که همچون «دوست» و نه سیاستمدار یا یکدیگر سخن بگویند.

نکته دیگر اینکه سلیمان میرزا به افسر شوروی گفت که او نامه‌ای از [ع.ا.ا.] سر تیپ‌زاده و ابوالقاسم اسدی (حامیان اعزامی‌اش به تبریز) دریافت کرده بود دایر بر اینکه «حزبی در آذربایجان تأسیس شده بود، یا داشت تأسیس می‌شد و اسدی نمی‌دانست نگرش او نسبت به آن چگونه باشد.» این دو از اسکندری خواسته بودند که بگوید چه کسی را برای نمایندگی از مجلس توصیه می‌کرد. سلیمان میرزا «این عقیده را بیان داشت که این حزب در آذربایجان باید یک حزب دمکراتیک باشد.» او از مخاطب شوروی خود خواست که این چه نوع حزبی بود و آیا مناسب می‌بود که همکاران او با آن حزب تماس برقرار کنند؟ اسکندری افزود که بطور کلی در مناطق شمالی ما باید در رابطه با (v kontakte) با شوروی‌ها کار کنیم؛ آنکه این امر برای ما سودمند خواهد بود (togda budet bol'she pol'zy).<sup>(۲۳)</sup> افسر شوروی سپس به مقامات بالادست خود گزارش کرد که «من ملاقات» اسکندری «با نخست‌وزیر را مورد تأیید قرار دادم و به ضرورت روابط نزدیک با دولت و مجلس اشاره کردم تا بتوان نقطه‌های ضعف و قدرت آنها را شناخت، در مورد آنها به من گزارش دهد و بر آنها تأثیر گذاشت» - نکته‌ای که در توافق کامل با همکاری بین بریتانیا و شوروی در طول جنگ بود.

در مورد مناطق شمالی در اشغال شوروی «من آبه اسکندری» توصیه کردم که از سازماندهی گروه خود در آن نقاط تا زمانی که من مساله را خوب مطالعه نکرده‌ام پرهیز کند. در مورد حزبی که در آذربایجان در حال تأسیس است و مناسبات اسکندری با آن من پاسخی نادم و قول دادم که در جلسه بعد در جزئیات به آن بپردازم، ظاهراً پس از مذاکره با مسکو. سرهنگ سلوئوف مذاکراتش با اسکندری را با این «توصیه» پایان داد که او «فوق خود را در جنوب و شرق ایران گسترش دهد.» که مناطق مهم نفوذ بریتانیا و سرشار از نفت بودند. پس از این گزارش به مقامات بالا دست خود در بخش اطلاعات ارتش شوروی، سرهنگ سلوئوف دو توصیه کرد:

۱- از طریق سلیمان میرزا میسر است حزبی واحدی را [همچون] یک جبهه ضد فاشیسم سازمان داد.<sup>(۲۴)</sup> آدر چنین صورتی از طریق این حزب ما این امکان را خواهیم داشت بر دولت و مجلس شدیداً تأثیر بگذاریم. از همان آغاز این به معنای استفاده ابزاری سیاست خارجی شوروی از حزب توده بود. این حزب همه احزاب و گروه‌ها را تحت رهبری سلیمان میرزا متحد خواهد ساخت. چون دولت [وجود] حزبی را می‌خواهد، میسر خواهد بود که پس از رفع برخی موانع یک حزب ضدفاشیسم را سازمان دهیم.

۲- گروه‌های مشخص حزب سلیمان میرزا در مناطق اشغالی توسط ارتش سرخ بایستی به سازمان کمیته مرکزی احزاب کمونیست در آذربایجان شوروی، در ارتش سرخ؟ رجوع داده شود.<sup>(۲۵)</sup>

بدین سان، ظرف شش هفته بین ۲۹ سپتامبر و ۱۲ نوامبر ۱۹۴۱، شوروی‌ها سلیمان میرزا و همکارانش را هدایت کردند تا سازمانی را ایجاد کنند، که نه تنها به خواست بخشی از جامعه ایران برای فعالیت سیاسی در چپ مرکز پاسخ گوید، بلکه همچنین و مهمتر از آن، ایرانیانی را که در همان جهت از نظر سیاسی مستعد بودند بنحوی شکل دهد تا بتوان جبهه ضد-فاشیستی را به وجود آورد که در سطح سیاسی در خدمت منافع جنگی شوروی باشد و، دست آخر، منافع پس از جنگ دولت شوروی را نیز ارضاء کند.

توصیه‌های سرهنگ سلوئوف به مقامات بالادستش، برنامه «گروه حزبی»، که در نامه دیمیتروف به استالین، مولوتف، بریا و مالنگوف مورد تأیید قرار گرفت (نگاه کنید به زیر)، تأیید آن توسط استالین، چنانکه در دستورالعمل دیمیتروف به عمال کمینترن در ایران - راتاشا اوانسین و رضا روستا - آمده است، خط مشی «گروه حزبی» را شکل داد - گروهی که، پیش از ارسال نامه دیمیتروف مورخ ۹ دسامبر ۱۸/۱۹۴۱ آذر ۱۳۲۰ به استالین نام حزب توده ایران را اختیار کرد. سرانجام همه اینها بر سر نوشت چپ و امر سیاست در ایران به مدت چهار دهه تأثیری عظیم گذاشت.<sup>(۲۶)</sup>

### نتیجه گیری

مدارکی که در بالا مورد بررسی قرار گرفته‌اند به روشنی نشان می‌دهند که حزب توده، با دخالت اداره اطلاعات ارتش سرخ، مخلوق حکومت شوروی بود. بدین سان، این نظریه که این حزب همچون سازمانی اصیل که مستقلاً از جانب عناصر مترقی آزاد شده از زندان رضاشاه در فرادای اشغال ایران توسط متفقین تأسیس شد متلاشی می‌شود. از سوی دیگر، با اینکه یک «همخوانی» بین «نزی علی اف» و آنچه ما در این مطالعه مستند کرده‌ایم وجود دارد، بس مهم است که به این افسانه پایان داد که از سوی دستگاه سلواک پخش می‌شد؛ چون این تز دقیقاً افسانه‌ای بیش نیست، همچون تیغ دولبی که از دو جهت می‌برد، بویژه به هنگامی که از سوی برخی کمونیست‌های نادم به کار گرفته می‌شود، که تکرار افسانه‌شان همراه ندامتشان توسط معتقدان حزبی افشا و طرد می‌شود. این را هم باید بلافاصله افزود که حزب توده، اگرچه از طریق ارتش سرخ به وجود آمد، اما انعکاسی بود از خواست اصیل برخی - خواستی که از آن استادانه بهره برداری شد - از زندانیان سیاسی که خواستار ایجاد و رهبری یک حزب سیاسی مترقی بودند که نقش مؤثری، اگر نه تعیین کننده‌ای، در سر نوشت کشورشان ایفا کند. مدارکی که مورد استناد قرار داده‌ایم نشان می‌دهند که اتحاد شوروی از همان آغاز از حزب توده در جهت تأمین منافع ملی خویش استفاده ابزاری می‌کرد. بررسی مدارک از نخستین تماس با سلیمان میرزا اسکندری تا لحظه تأیید جزء به جزء برنامه حزب، نه تنها توسط کمینترن تحت رهبری دیمیتروف، بلکه همچنین استالین و مشاوران نزدیکش، بر ما هویدا می‌کند که حزب توده تحت هدایت شوروی در خدمت منافع آن کشور قرار داشت.

(IOR/L/PS/12/3513 (London); Archives du Quai d'Orsay, Asie, Iran, 1930-1940, Doss. 98.)

- ۱۱- پیشین.
- ۱۲- من نتوانستم هویت این شخص را بیابم. حرف روسی «خ» (X) می‌تواند معادل «خ» فارسی نیز باشد، مگر آنکه مراد حزب «همراهان» بوده باشد که مصطفی فاتح، اقتصاددان ایرانی و عالی‌رتبه‌ترین کارمند ایرانی شرکت نفت ایران و انگلیس به وجود آورد.
- ۱۳- اکثریت آنان کمونیست بودند.
- ۱۴- بایستی اشاره کرد که تا ۲۵ شهریور مجلس در نشست‌های غیر علنی از جمله «آزادی زندانیان سیاسی» را به بحث گذاشته بود. نگاه کنید به: Bul-lard to F.O., dated ۱۸ September ۱۹۴۱, FO ۳۷۱۹۳۷۱.
- ۱۵- صورت مذاکره با سلیمان میرزا، به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۴۱، همانجا.
- ۱۶- این تأخیر ممکن است ناشی از انتظار شوروی‌ها برای انتخاب هیأت اجرایی حزب در دهم اکتبر بوده باشد.
- ۱۷- گزارش سفارت بریتانیا در تهران در مورد نخستین کنگره حزب توده (۱۰ تا ۲۱ مرداد ۱۳۲۳) انتشار داشت که «عبدال» برنامه حزب توده «پروشنی محصول نیازهای تاکتیکی حزب در مبارزات برای قدرت بود، نه ملاحظات مراسمی» نگاه کنید به: British Embassy Report dated 26 August 1944, FO 371/40187.
- ۱۸- صورت مذاکره با سلیمان میرزا، به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۴۱، همانجا.
- ۱۹- صورت مذاکره با سلیمان میرزا، به تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۴۱، همانجا.
- ۲۰- تأکید در اصل روسی.
- ۲۱- تأکید در اصل روسی.
- ۲۲- سرهنگ سلوئوف، صورت مذاکره با سلیمان میرزا، به تاریخ ۸ دسامبر ۱۹۴۱، ارسال میسر بریگاد ایلیچف، رئیس اداره اطلاعات ارتش سرخ، به دبیر کل بین‌الملل کمونیست، رفیق دیمیتروف، همانجا، به هنگام ارسال گزارش سرهنگ سلوئوف، ایلیچف از دیمیتروف خواست «و را از امکان انتقال واگذاری وظیفه انجام شده او به شخص با صلاحیت‌تری مطلع کند». همانجا، این بدین معناست که اکنون شخص با صلاحیت‌تری مورد نیاز بود تا سلیمان میرزا و حزب او را «رهنمایی کند».
- ۲۳- ظاهرًا، این حزبی با تمایلی آذری-شونویست بود که توسط باقروف، رئیس جمهور آذربایجان شوروی سازمان داده شده بود و در سال ۱۳۲۴ با حزب دمکرات آذربایجان تبدیل شد.
- ۲۴- تأکید در اصل روسی.
- ۲۵- سرهنگ سلوئوف، صورت مذاکره با سلیمان میرزا اسکندری به تاریخ [۹] دسامبر ۱۹۴۱ RTsKhIDNI, 495/74/192
- ۲۶- مقامات بریتانیا، با اینکه از درجه علاقه شوروی‌ها نسبت به سرنوشت حزب توده آگاه بودند کوچکترین تصویری از این نداشتند که در واقع شوروی‌ها آن را ایجاد کرده بودند. این زد این تر حکم در ایران است که انگلیسی‌ها همواره از همه چیزی که در ایران روی می‌داد با خبر بودند.
- ۲۷- بنگرید به خسرو شاکری، اراسی در آینه تاریخ، تهران، اختران، ۱۳۸۷.
- ۲۸- برای شرحی از این تقاضای شوروی، نگاه کنید به مذاکرات مجلس شورای ملی، دوره چهاردهم، ۱۳۲۵-۱۳۲۳ و از جمله سخنرانی دکتر مصدق، تجدید چاپ در کتاب زیر: حسین کی استوان، سیاست موازنه منفی، دو جلد، تهران ۱۳۲۷، مجلد یکم، صص ۲۲۴-۱۵۶.
- ۲۹- در مورد این موضوع، نگاه کنید به: L. L'Estrange Fawcett, Iran and the Cold War, The Azerbaijan Crisis of 1946, Cambridge, 1992; see also its review by this author: MESA Bulletin, no. 1, July. 1993.
- ۳۰- نامه به امضای نوشین و نورالدین المومنی است. تأکید افزوده، منبع: "V tsentralnie komitet vsesouiznoye kommunisticheskoi parti," RTsKhIDNI, 17/128/818-819/55/67.
- ۳۱- نگاه کنید به: امیر خسروی، نظری از درون به نقش حزب توده ایران، تهران، ۱۳۷۵.
- ۳۲- نگاه کنید به کارنامه مصدق، به کوشش خسرو شاکری، فلورانس، ۱۹۷۸، ۱۹۸۱.

جنبش ملی-دمکراتیک تحت هدایت مصدق برای ملی کردن صنعت نفت ایران بود، که از آغاز قرن در اختیار بریتانیا قرار داشت. رودرویی تندخویانه حزب توده با مصدق و زدن برجسب «عروسک آمریکا» به وی - بدون تردید خط مشی که آموزگار، حزب، شوروی، توصیه می‌کرد - به قیمت گزافی برای آن حزب تمام شد و آن را بنحوی روزافزون پشتیبان منافع اتحاد شوروی می‌شناساند. از آن زمان تاکنون اکثریت مردم ایران، از جمله بسیاری از روشنفکران حزب توده، آن سازمان را زین بابت مقصر می‌دانند که سهم مهمی در موفقیت کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ داشت.<sup>(۳۱)</sup> برخلاف آنچه معمولاً ادعا شده است، شکست حزب توده و از جمله سازمان نظامی آن، حاصل کار حکومت نظامی مولود کودتای سیا نبود، بلکه نتیجه بحران آئینی و خط مشی بود که گریبان کادرها و اعضای حزب را در زمان مخالفت آن حزب با مصدق گرفته بود و آنان را از اعتماد به رهبرانی محروم داشت که بعضاً لایق‌دانه در مسکو می‌زیستند و بعضاً به زندگی مخفیانه در وطن ادامه می‌دادند.<sup>(۳۲)</sup> فرمانداری نظامی و سپس سلاواک فقط تکه‌های شکسته یک سازمان از درون از همه پاشیده را زفتند، که از داخل در مقابله با فرآیند هموردی میهندوستانه و دمکراتیک مصدق پیشاپیش مضمحل شده بود. ●

#### \* استاد باز نشسته تاریخ مؤسسه تحقیقات عالی علوم

##### اجتماعی، پاریس)

این نوشته استخراج فشرده ایست از مقاله‌ای به زبان انگلیسی که بیشتر در مجله آکادمیک زیر به چاپ رسید و اینک در اختیار «شهریوند امروز» قرار گرفت:

C. Chaqueri, «Did the Soviets play a role in founding the Tudeh Party in Iran?» Cahier du monde russe et soviétique, juillet-septembre 1999.

ترجمه کامل فارسی آن در مجموعه‌ای دو جلدی در باره تاریخ حزب توده و حاوی اسناد آن حزب، زیر عنوان «شالوده‌شکنی یک افسانه: حزب توده از پس پرده اسناد ناشناخته و تاریخ‌نگاری چپ-پران» سه سال پیش آماده شد و توسط ناشر به وزارت ارشاد سپرده شد.

- ۱- نورالدین کیبوری، خاطرات، تهران، ۱۳۷۲، صص ۷۳ و ۷۸.
- ۲- او در سال ۱۹۴۹ وارد دانشگاه لیننگراد شد. این نویسنده شخصاً علی اف را در سال ۱۹۹۳ در باکو ملاقات کرد. او چند سال پیش در اثر یک سکنه قبلی در گذشت.

3- E. Abrahamian, Iran Between Two Revolutions, Princeton, 1981, pp. 281ff.

۴- اسناد تاریخی این ادعا را تأیید نمی‌کنند، اگرچه سلیمان میرزا جانشین برابر مقتولش شد که رئیس گروه پارلمانی حزب (فرقه) دمکرات بود. نگاه کنید به کتاب زیر: خسرو شاکری، پیشینه‌های اقتصادی-اجتماعی جنبش مشروطیت و انکشاف سوالی دموکراسی در آن عهد، تهران، اختران، ۱۳۸۵، فصل ششم و نیز C. Chaqueri, The Russo-Caucasian Origins of the Iranian Left. Social Democracy in Modern Iran, London & Seattle, 2001, chap. 6.

۵- او عضو جناح هوادار آلمان در دولت ملی کرمانشاه بود. نگاه کنید به C. Chaqueri, "Solyman Mirza Eskandari," Encyclo-(paedia Iranica VIII, New York, 1998

۶- نگاه کنید به «صورت مذاکرات با سلیمان میرزا»، "Transcription of Conversation with Solyman Mirza," dated 8 November 1941, RTsKhIDNI, 495/74/192; this report was forwarded by Il'ichev to the Comintern Secretary-General G.M. Dimitrov on 8 November 1941

- ۷- مذاکرات توسط شخصی به نام اژکوش ترجمه می‌شد.
- ۸- تأکید در اصل است.
- ۹- «صورت مذاکرات با سلیمان میرزا»، همانجا.
- ۱۰- در مورد پروپاگاندا نازی‌ها و موضع رضا شاه، نگاه کنید به:

نحوه تأسیس حزب توده پیشاپیش نحوه گسترش، برنامه‌های آن در سیاست ایران و سرانجام سرنوشت را نیز رقم می‌زد.

این نیز جالب توجه است که شوروی‌ها تقاضای نمایشنامه نویس کمونیست ایرانی، ع. نوشین و دیگران، دایر بر بازگشت دادن برخی کمونیست‌های ایرانی، که از تصفیه‌های استالینی جان سالم به در برده بودند، را رد کردند و پس از آن، کسانی را که در اردوگاه‌های «لاوِد» اسیر بودند به قتل رساندند. به‌سختی تردید توان کرد که این امر ازین رو بود که نکند برخی - به گفته دیمیترف در نامه به استالین، کمونیست‌های «فرقه گرای» حزب کمونیست منحل شده - سیاست‌هایی را در ایران به اجرا گذارند که که آنان را در بُرهه خطیری در جامعه ایران منزوی کند. اما دلیل واقعی این امر را باید در دیگر جا جستجو کرد، یعنی در دو دهه خط مشی مستقلی که ج.ک.ا. کوشیده بود، به‌رغم توصیه‌های شوروی، به مورد اجرا گذارد. آشکار است که، با توجه به ائتلاف با قدرت‌های غربی در مبارزات بین مرگ و زندگی که با دشمن سخت جان هیتلری درگیر بود، شوروی‌ها به سختی می‌توانستند اجازه دهند، در این بُرهه تعیین کننده، کمونیست‌هایی را وارد پهنه سیاسی ایران کنند که در گذشته نسبت به سیاست‌های شوروی در ایران موضعی انتقادی داشتند؛ و حتی کمتر به صرفشان بود که عده‌ای از کمونیست‌های ایرانی را آزاد کنند و در ایران پروبال بدهند، کمونیست‌هایی منتقدی که حضورشان برای تأمین منافع شوروی دوران پس از جنگ در ایران تهدیدآمیز می‌توانست بود، بویژه از سوی آتانی که مزه میوه «بهشت کمونیسم» به‌راستی موجود را چشیده بودند.

ساده لوحی رهبران جوان حزب توده که از همکاران و شاگردان دکتر تقی اراتی<sup>(۳۳)</sup> بودند و همراه او بسال ۱۳۱۶ دستگیر و زندانی شده بودند، از یکسو و عدم آگاهی آنان از تاریخچه ج.ک.ا. و تجربه آنان با شوروی، که بعضاً ناشی از سرکوب حاکم در ایران بود، از دیگر سو، مانع از آن شد که ایشان نور واقعیت و تله‌ای را که به آن در می‌افتادند ببینند، با این امید که آرمان خود را برای نجات ایران از باتلاق سرمایه‌داری استعماری و دیکتاتوری بومی تحقق بخشند. از همین رو بود که، هنگامی که رهبران حزب توده با نخستین هموردی خود در مساله تقاضای شوروی برای نفت شمال ایران (میسوین کافتارآدزه بسال ۱۳۲۳) روبرو شدند،<sup>(۳۴)</sup> و یکی خام دستی به خرج دادند و محبوبیت روزافزون خود را به مخاطره‌انداختند - بویژه که در این مساله رودرویی رهبر میهن‌دوست- دمکرات ایران، محمد مصدق و نه ارتجاع ایران، قرار گرفتند. به هنگام تأسیس حکومت خودمختار آذربایجان و جمهوری کردستان (۱۳۲۵-۱۳۲۴) نیز ایشان دچار اشتباهات سهمگین شدند و در چشم عموم مردم ایران حامی توسعه طلبی شوروی شناخته شدند.<sup>(۳۵)</sup> پس از تأسیس حزب توده به خواست و هدایت شوروی، آنچه سرنوشت آن حزب را مُهر کرد نامه دومی بود که - پس از نامه نخستین کمیته مرکزی حزب توده به حزب کمونیست شوروی که اسکندری شخصاً در مسکو به دفتر ج.ک. شوروی رساند - پس از دیدار برخی از رهبران آن حزب با سفیر شوروی ماکسیم اف و علی علی‌اف، دو تن از رهبران حزب توده در سوم اکتبر ۱۹۴۵ به نام کمیته مرکزی به مقامات ج.ک. شوروی نوشتند. در این نامه گفته شد:

... بعد از ارسال گزارش قبلی [نامه‌ای که اسکندری به مسکو برده بود]، کمیته مرکزی حزب [توده] مذاکرات مفصلی با رفقا ماکسیم اف و علی اف به عمل آورد. در نتیجه توضیحات آن‌ها، کمیته مرکزی حزب توده متقاعد شد که فرقه دموکرات آذربایجان برای جنبش دموکراتیک ایران ضروری و مفید است و از این رو، از آن پشتیبانی کامل به عمل خواهد آورد. ... حزب توده ایران اعلان می‌کند که در همه موارد و همیشه از حزب کمونیست اتحاد شوروی تابعیت خواهد کرد.<sup>(۳۶)</sup> بزرگترین هموردی که حزب توده با آن روبرو شد همانا

## ژیر سایه مسکو • ۴

## از زیاده‌خواهی رفقای ایرانی گله می‌کردم

رفتارشناسی مهاجران توده‌ای در گفت‌وگو با قاسم نورمحمدی  
نویسنده کتاب «حزب توده در مهاجرت»

فرشاد قربانپور



حزب توده ایران در مهاجرت عنوان کتابی است که مدتی قبل قاسم نورمحمدی بر اساس تحقیقاتی که در اسناد سازمان امنیت آلمان شرقی انجام داد، نوشت. او در این کتاب به بررسی رفتار اعضای حزب توده در آلمان شرقی می‌پردازد و روابط بین اعضای مهاجر آن را واکاوی می‌کند. در این رابطه به گفت‌وگو با قاسم نورمحمدی، پژوهشگر تاریخ معاصر مقیم آلمان پرداختیم که در ادامه می‌آید.

علت مهاجرت توده‌ای‌ها به آلمان شرقی چه بود؟

شاید مهمترین علت انتقال رهبری حزب توده به آلمان شرقی را بتوان علاقه اتحاد جماهیر شوروی به نزدیکی با رژیم محمدرضا شاه در سال‌های پس از کودتا دانست. آنها از این رو امکان هر نوع فعالیت سیاسی برای حزب توده در شوروی را غیر ممکن ساختند. از سوی دیگر موقعیت ویژه آلمان شرقی به رهبری حزب توده امکان می‌داد که که بدون هیچ مشکلی از طریق برلن غربی و از آنجا با دانشجویان ایرانی مقیم کشورهای غربی و دیگران رابطه برقرار کند و به فعالیت و یارگیری در میان آنها بپردازد. شاید در این رابطه بتوان سیاست خارجی آلمان غربی را که بر آیین‌ها اشتاین‌استوار بود، نیز به این دلایل اضافه کرد. آلمان غربی که پس از جنگ باز به یکی از قدرتمندترین کشورهای صنعتی جهان تبدیل شده بود، با تکیه بر قدرت اقتصادی خود با کشورهای نزدیک با آلمان شرقی می‌شدند، بسختی مخالفت می‌کرد. ایران نیز مدت‌ها به این سیاست تن در می‌داد. بی‌جهت نبود که آلمان شرقی آخرین کشور سوسیالیستی‌ای بود که توانست با ایران روابط دیپلماتیک برقرار کند. بنابر این تا پیش از برقراری این رابطه آلمان شرقی نسبت به کشورهای دیگر اردوگاه شوروی مشکل کمتری برای پذیرش حزب توده داشت.

در ابتدا حزب توده برای آلمانی‌ها چه اهمیتی داشت؟

بی‌پرده بگویم، حزب توده هیچ اهمیتی برای آلمان شرقی نداشت. از این رو مهاجرین توده‌ای پس از انقلاب اسلامی‌یجز در سطحی بسیار محدود امکان پناهندگی سیاسی و فعالیت حزبی در آن کشور نیافتند. اما شاید گذری کوتاه به دوران آغازین فعالیت حزب توده در آلمان شرقی خالی از لطف نباشد: با آمدن رهبری حزب ۲۷/۱۳۳۶ به آلمان شرقی و با اختیار گرفتن امکانات مختلف این کشور، فعالیت تشکیلاتی و تبلیغاتی حزب توده توسعه یافت و منسجم‌تر شد. در همین زمان است که رادیویی به زبان فارسی در آلمان شرقی پا می‌گیرد و برخی از کادرهای حزبی، از جمله داود نوروزی، پرویز خلعتبری و حسین یزدی در آنجا فعالیت می‌کردند. به طور کلی می‌توان گفت که آلمان شرقی امکانات بسیاری را در اختیار حزب توده و پناهندگان آن حزب می‌گذاشت.

اما مسوولین دایره روابط خارجی حزب واحد سوسیالیست آلمان از «زیاده‌خواهی» رفقای ایرانی همیشه گله می‌کردند. بسیاری از مهاجرین توده‌ای و خانواده ایشان که در ایران از امکانات مالی بسیار خوبی برخوردار بودند حاضر نبودند که با کمبود مسکن و خرابی‌های ناشی از جنگ جهانی دوم بسازند. با این که همه دانشجویان در کوی‌های دانشجویی به طور اشتراکی در اتاق‌های چند تخت‌خوابه زندگی می‌کردند ایرانیان حاضر به پذیرش این شرایط نمی‌شدند. در این زمان ما شاهد درگیری‌های بسیاری میان دانشجویان ایرانی و مقامات آلمانی هستیم. «رفقای آلمانی» در مورد دانشجویان ایرانی می‌نویسند که «ما هرگز با هیچ گروهی همانند دانشجویان ایرانی با مشکل روبه‌رو نبوده‌ایم». بورس تحصیلی که در آن زمان برای تمام دانشجویان خارجی ۲۳۰ مارک بود برای دانشجویان ایرانی افزایش یافت زیرا این رفقا این مبلغ را برای زندگی خود کافی نمی‌دانستند. آنها اتاق‌های یک تخت‌خوابه می‌خواستند که در اختیارشان گذاشته شد.

چرا پس از مدتی حزب توده اهمیت خود را در نزد آلمانی‌ها از دست داد؟

همانطور که گفتیم حزب توده از هیچ اهمیتی برای آلمان شرقی برخوردار نبود اما به مرور زمان و عمدتاً بعلت مسائل امنیتی از سوئی و بهبود روابط اقتصادی و سپس دیپلماتیک میان ایران و آلمان شرقی از سوی دیگر به یک معضل سیاسی برای آلمان شرقی تبدیل شد. بسیاری از اعضای حزب واحد سوسیالیست آلمان خود از قربانیان رژیم فاشیستی بودند و سال‌ها در زندان، مهاجرت و فعالیت زیرزمینی محرومیت‌ها و سختی‌ها بسیاری را تحمل کرده بودند. تقریباً تمامی رهبری و بسیاری از کادرهای حزب کمونیست آلمان دوران مهاجرت خود را در سیاه‌ترین دوره ترور استالینی در مهاجرت شوروی بسر برده بودند. نیمی از اعضای هیات سیاسی حزب و بسیاری از کادرهای درجه اول حزب کمونیست آلمان در سیاه‌چال‌های رژیم استالین جان باختند. تنی چند از رهبران حزب به سقوط اخلاقی تن دادند. در این میان والتر اولبریش (Walter Ulbricht)، دبیر اول حزب کمونیست آلمان، خود از جمله کسانی بود که در سربزه نیست کردن برخی از اعضای رهبری و کادرهای آن با اتهام «تروتسکیست» و «دشمن خلق» به آنها سهم بسیاری داشت.

آلمان شرقی از همان ابتدا با زعامت «مهاجرین شوروی» بنا گذاشته شد. اولبریش مسئول اولین گروهی بود که شوروی‌ها به آلمان اعزام داشتند و همین گروه بود که مدل روسی سوسیالیسم را در آلمان بنا نهادند؛ مدلی که بزودی تمامی سیمای دمکراتیک سوسیالیسم را که چندسالی در آلمان شرقی وجود داشت از میان برد. با این مقدمه می‌خواهم ذهنیت حاکم بر حزب واحد سوسیالیست آلمان و حساسیت‌های آن در مقابل مسائل امنیتی را نشان دهم. حالا جنگ سرد و تبلیغات آلمان غربی و رقابت این کشور دوباره را نیز که به دو قطب متضاد جهانی متعلق بودند به آن اضافه کنید! در این میان حادثه‌ای رخ داد که مناسبات حزب توده و حزب واحد

سوسیالیست آلمان را بکلی دگرگون ساخت. حسین و فریدون یزدی، فرزندان دکتر مرتضی یزدی از رهبران حزب توده ایران در چهارم آبان ۱۳۴۰ به جرم همکاری با سازمان امنیت ایران دستگیر شده و به حبس‌های طولانی مدت محکوم شدند. آشکار شد که حسین یزدی که از اعضای حزب و نزدیکان دکتر رضا رادمنش، رهبر حزب توده ایران بود، سالها با ساواک همکاری می‌کرد و نامه‌ها و مدارک حزب توده را به مرکز ساواک در کلن ارسال می‌داشت. این واقعه را می‌توان چون نقطه عطفی در تاریخ روابط دو حزب تلقی کرد، چرا که حزب واحد سوسیالیست آلمان دیگر به «حزب برادر ایرانی» اعتماد چندانی نداشت و حزب توده را معضلی امنیتی می‌دانست. از این زمان بود که حزب توده مورد مراقبت کامل از گناهای امنیتی آن کشور قرار گرفت. دامنه مراقبت امنیتی آنچنان بود که حتی به «همه رستوران‌ها، فرهنگ‌سراها و موسسات دیگری که محل رفت و آمد رفقای مسئول حزب توده»<sup>۳</sup> بود نیز گسترش یافت.

در کنار مسائل امنیتی روابط بازرگانی و دیپلماتیک با ایران نیز برای آلمان شرقی از اهمیت زیادی برخوردار بود. روابط بازرگانی میان دو کشور بطور غیر رسمی از سال ۱۹۵۲ آغاز گشت. این روابط هرچند که با افت و خیزهای زیادی همراه بود اما در پایان سال ۱۹۷۲ با برقراری روابط دیپلماتیک، حجم مبادلات اقتصادی نیز بالا رفت و در سال ۱۹۷۸ از ۱۷۰ میلیون دلار نیز فراتر رفت. دولت ایران قطع فعالیت حزب توده در آلمان شرقی را پیش شرط بهبود روابط دیپلماتیک و بازرگانی دو کشور می‌دانست.

آلمانی‌ها و روس‌ها اساساً در راستای کنترل اعضای مهاجر در میان آنان جاسوس گمارده بودند. آیا این کنترل لازم بود چرا؟

از نظر آنها بله، چه آلمانی‌ها و چه روس‌ها برای کنترل مهاجرین خود جاسوس گمارده بودند. مگر از دولتی که مردم کشور خودش را کنترل می‌کند، می‌توان انتظار دیگری داشت؟ در مورد کنترل مهاجرین توده‌ای در آلمان شرقی باید گفت که سازمان امنیت آلمان شرقی (اشتازی) پس از ماجرای برادران یزدی توجه بیشتری به حزب توده داشت و بمرور زمان برای کنترل بهتر مهاجرین ایرانی، افرادی از فعالین توده‌ای را نیز به خدمت گرفت. من در مطالعه اسناد اشتازی به نام مستعار چند تن از اعضای حزب توده برخورد کردم که از فعالیت سیاسی، اجتماعی و خصوصی اعضای حزب توده به مقامات امنیتی آن کشور گزارش تهیه می‌کردند. من در کتاب خود به دو تن از آنها به نام‌های مستعار «چارلی» و «رضا» اشاره و برخی از گزارش‌های آنها را مورد بررسی قرار داده‌ام. شاید در این رابطه بد نباشد که گفته شود که چارلی عضو رهبری حزب توده و رضا از کادرهای آن حزب بود.

نام واقعی چارلی و رضا که در کتاب شما به عنوان دو نفری که به سازمان امنیت آلمان شرقی گزارش می‌دادند معرفی شده‌است، چیست؟

به‌نظر می‌رسد که برای بسیاری از خوانندگان افشای نام این دو تن بسیار جالب باشد. واقعیت آن است که نام واقعی این دو در اصل سند - همانگونه که مرسوم است - ناخوانا شده است. این عمل دست پژوهشگر را برای افشای حدسیات خود، حتی اگر به صحت آنها یقین هم داشته باشد می‌بندد.

چرا فعالیت و عملکرد حزب در مهاجرت در مقایسه با گروه‌های دیگری همچون سازمان انقلابی و یا کنفدراسیون در درجه پایین‌تری قرار دارد؟

ببینید، فعالیت و عملکرد حزب توده در کشورهای سوسیالیستی را اساساً نمی‌توان با فعالیت پرشور دانشجویان ایرانی در اروپای غربی مقایسه کرد. مشاجرات پایان‌ناپذیر گروه‌های مختلف درون حزب توده و مخالفت‌های آشکار با



## زیر سایه مسکوک • ۵

## اگر به قدرت می‌رسیدند، نقد تعطیل می‌شد

تاریخ نگاری حزب توده در گفتگو با اصغر شیرازی  
نویسنده کتاب «مدرنیت، شبهه و دموکراسی»

◀ جواد ماهزاده



کتاب «مدرنیت، شبهه و دموکراسی» (بر مبنای یک بررسی موردی درباره حزب توده ایران از آغاز تا سال ۱۳۷۸) نوشته اصغر شیرازی را سال گذشته نشر اختران وارد بازار کتاب کرد. مولف در این اثر تصور حزب توده از جامعه ایران و دنیای مدرن، هدف‌ها و راه‌ها، حزب توده در عمل، مساله وابستگی، انتقاد و انفعال و دوران تجدیدنظر در حزب را مورد بررسی قرار داده است. اکنون در سالگرد تشکیل حزب توده، گفت‌وگو می‌با اصغر شیرازی درباره تاریخ‌نگاری‌های انجام‌شده درباره این حزب را بخوانید.



در سالهای گذشته کتابهای زیادی از سوی توده‌های سابق به شکل خاطره، تاریخ نگاری و تحلیل نوشته شده که نوعی نقد دوران گذشته به شمار می‌رود؛ آیا این به معنی این است که هیچ نقطه روشنی در کارنامه حزب وجود ندارد؟ نقطه روشنی در کارنامه حزب توده نیروی عظیمی است که اعضا و کادرهای آن بعضاً با فداکاری‌های بزرگ و پذیرش خسارات، خطرات و محرومیت‌های سنگین در راه مبارزه برای هدف‌های اجتماعی خود صرف کردند. هدفهایی چون دموکراسی، تجدد و برابری، که اگر آلوده به تعاریف ایدئولوژیک و ضدارزش حزب نمی‌شدند در زمره آن نقاط روشن قرار می‌گرفتند. به همین نحو می‌توان به سهمی که این حزب در تبلیغ و ترویج برخی از وجوه اندیشه‌ها و شیوه‌های زندگی مدرن و ایجاد نهادهای غیردولتی ایفا کرد نگریست. آنچه از نظر برخی از افراد در داوری نسبت به این سهم دور می‌ماند توجه به محتوای آن است. این را که حزب توده مثلاً در ترویج تاریخ نگاری مدرن سهمی بزرگی داشت نمی‌توان فارغ از نگرش دستوری حزب به تاریخ ایران و جهان به داوری گذاشت. سنجش نقش حزب توده در ایجاد سازمانهای غیردولتی کارگران، دهقانان، زنان، دانشجویان و غیره بدون توجه به استفاده ابزاری حزب از آنها کاری ناتمام است.

آیا اگر حزب به هر طریق در مقاطعی به پیروزی و قدرت دست می‌یافت باز هم این چنین شفاف و انتقادی به گذشته توجه می‌شد؟

باید بگوییم که اگر حزب توده به قدرت دست می‌یافت بی‌شک و با تأسی به احزاب کمونیستی حاکم در نظام فروپاشیده شوروی دستور تعطیلی نقد را می‌داد. ولی با فروپاشی شوروی قدرت حزب توده هم پایان می‌یافت و در نتیجه راه نقد احتمالاً دو باره باز می‌شد.

تحقیقاتی که از درون (افراد وابسته به حزب) درباره حزب توده نوشته و منتشر شده، با کتبی که توسط رقیبا یا مراجع به قدرت رسیده تهیه شده، چه ویژگی و تفاوتی دارد؟ کدام منابع قابل اعتمادترند؟ چطور می‌توان پذیرفت که اعضای سابق برای تبری جستن از اشتباهات به قلب واقعیت و ایجاد انحراف در روایت دست زده‌اند؟ از سوی دیگر چطور می‌توان به تحقیقات نهادهای دولتی که به صورت گزینشی (همراه با حذف) و یکطرفه قضاوت می‌کنند اعتماد کرد؟

سیاست‌های رهبری حزب، بسیاری از فعالین و کادرهای حزب توده در کشورهای شرق را به انفعال و کناره‌گیری از فعالیت سیاسی کشانده بود، حال آنکه همین مخالفت‌ها در کشورهای غربی به رویارویی با رهبری حزب، انشعاب و بنیانگذاری سازمان‌های نوینی منجر می‌شد. البته نباید کتمان کرد که محیط بسته کشورهای سوسیالیستی و حاکمیت مطلق «حزب برادر» کادرهای حزب توده را از «عاقبت» چنین برخوردهائی برحذر می‌داشت.

البته حزب توده در سال‌های ۵۰ شمسی بر فعالیت انتشاراتی و تشکیلاتی خود در میان دانشجویان ایرانی مقیم کشورهای غربی افزود. ما در این سال‌ها شاهد گسترش نسبی نفوذ حزب توده در میان فعالین دانشجویی هستیم. این را هم اضافه کنیم که چند پارکی کنفدراسیون و رویکرد نوین چینی‌ها در عرصه سیاست جهانی در این امر بی‌تأثیر نبود.

چرا بقایای حزب توده پس از انقلاب اسلامی‌پاز هم به آلمان می‌روند و با رفقای آلمانی گفت‌وگو می‌کنند؟

آلمان شرقی پیشرفته‌ترین و صنعتی‌ترین کشور سوسیالیستی و در مقایسه با کشورهای سوسیالیستی دیگر از امکانات رفاهی بیشتری برخوردار بود. طبیعی بود که رهبری حزب توده به دنبال تجدید امتیازات گذشته خود در این کشور بود. از این رو آقای علی خاوری، دبیر اول وقت حزب توده پس از مدت‌ها انتظار سرانجام در ۲۵ اردیبهشت ۱۳۶۲ موفق به دیدار با آقای اکسن (Axen)، مسئول وقت دایره روابط خارجی حزب واحد سوسیالیست آلمان شرقی شد. آقای علی خاوری در این دیدار از آلمان شرقی‌ها «استقرار رهبری موقت در آن کشور و اجازه گشایش برنامه‌های رادیویی پیک ایران» در آنجا را کرد که با مخالفت تند آقای اکسن روبرو شد. او حتی از پذیرش مهاجرین توده‌ای، بجز چند تن سر باز زد. حزب توده به ناچار «رهبری موقت» خود را به پراگ انتقال داد.

اگر حزب توده می‌ماند به نظر شما چه آینده‌ای داشت؟

متأسفانه چندین نسل از روشنفکران چپ ایران اتحاد جماهیر شوروی را نماد سوسیالیسم می‌پنداشتند و آن چنان شیفته آن کشور بودند که قادر به درک کزروی‌ها و خطاهای فاحش آن کشور چه در سطح ملی و چه در گستره جهانی نبودند. من شخصاً هیچ‌گونه آینده‌ای را برای حزب توده نمی‌توانم تصور کنم. ببینید، حزب توده، حزبی کاملاً وابسته به اتحاد جماهیر شوروی سابق بود. با فروپاشی آن نظام تمامی نظام ارزشی این حزب نیز در هم پاشید. من برخلاف کسانی که ضربات سالهای شصت را علت اصلی اضمحلال حزب توده می‌دانند، معتقدم که فروپاشی نظام «سوسیالیسم واقعاً موجود» ضربهای بسیار کاری‌تر و مهلک‌تر از آن ضربات بود و باز بر این باورم که که داستان حزب توده در صورت عدم فروپاشی بلوک شرق به نوع دیگری ادامه پیدا می‌کرد و به قول معروف در بر همان پاشنه می‌چرخید. ●

یادداشت‌ها:

۱- هال اشتاین (Hallstein) استاد حقوق، دیپلمات و وزیر مشاور وزارت امور خارجه آلمان، بانی آیینی شد که بنام وی در تاریخ دیپلماسی آلمان ثبت شد و تا پایان دهه شصت میلادی قرن گذشته اساس سیاست خارجی آلمان را تعیین می‌کرد. دولت آلمان که خود را تنها نماینده خلق آلمان می‌دانست، برقراری روابط دیپلماتیک کشورهای دیگر با جمهوری دمکراتیک آلمان را بر بنیاد این آیین اقدامی غیر دوستانه علیه خود تلقی می‌کرد تا آنجا که حتی از قطع رابطه با کشور مربوطه ابائی نداشت.

۲- قاسم نورمحمدی، حزب توده ایران در مهاجرت، تهران، نشر اختران، تهران، صفحه ۲۲

۳- همانجا، صفحه ۴۳

۴- همانجا، صفحه ۱۴۱

طبیعی است نظریه‌هایی که در قالب‌های مختلف درباره حزب توده نوشته و منتشر شده‌اند از درجات بسیار متفاوتی از اعتبار برخوردار باشند، اعتبار چه از نظر اطلاعات یا شبه اطلاعاتی که عرضه می‌کنند و چه به لحاظ سنجش‌هایی که بر اساس این اطلاعات یا هر مبنی دیگر انجام می‌دهند. پژوهشگر نمی‌تواند از این واقعیت یک لحظه غافل باشد و جز با روش نقد به انواع نظرها بنگرد. همین طور در مورد نظری که خود او نهایتاً می‌خواهد بیان کند. حال اگر من بخواهم در قالبی محدود قضاوتی درباره درجه اعتبار انواع نوشته‌ها درباره حزب توده بکنم نتیجه‌ی جز بیان چند استنتاج کلی نخواهد شد. قسمت اعظم آن نظریه‌هایی که توسط حزب یا اعضای آن ابراز شده است خصلتی تبلیغی دارد. از جمله کم اعتبارترین نوشته‌ها - از برخی اسناد تحریف نشده که بگذریم - آنهایی هستند که از مصادر دولتی یا در اثر فشارهای آنها برخاسته‌اند. آنچه مخالفان در گرماگرم مبارزه با حزب توده نوشته‌اند نشان‌های آشکار از انگیزه مخالفت و هیجانات ویژه آن دارند. میزان اعتبار خاطرات اعضای سابق هم تا حدی بستگی به عواملی دارد که موجب بریدن نویسنده از آن حزب شده‌اند. کم خطرترین منابع اسنادی هستند که وقایع یا نظرها را منعکس می‌کنند. کتاب من عمدتاً بر منابع نوع اخیر اتکا دارد، یعنی بر نوشته‌ها و گفته‌های خود حزب و اعضای آن.

حزب توده و اندیشه‌های مارکسیستی بر نسل یا نسلی از نویسندگان و شاعران ما تأثیر زیادی گذاشت. حتی بسیاری از نویسندگان و شاعران ما که با این اندیشه‌ها هم‌نشین بوده‌اند، هنوز بر مدار اندیشه‌های خود هستند و رگه‌هایی از

چپ‌گرایی در آثارشان دیده می‌شود. با این وجود شما در کتاب «مدرنیت، شبهه و دموکراسی» به این نکته چندانی توجهی نداشته‌اید و بیشتر به فعالان سیاسی، تئوریسین‌ها و رهبران و گروه‌های سازمان یافته آن توجه داشته‌اید. آیا حزب توده را بطور مستقل و به عنوان سازمانی سیاسی در نظر داشته‌اید و غیر سازمان یافته‌ها را از آن منفک دانسته‌اید و یا گستردگی بحث مانع از ورود شما به این وادی بوده است؟

همین طور است. گستردگی موضوع از یک طرف و محدودیت ظرفیت برنامه پژوهش از طرف دیگر نه تنها صرف نظر کردن از تأثیر حزب توده روی هنرمندان و نویسندگان غیر عضو را موجب شده است بلکه خودداری از پرداختن به فعالیت خود حزب در این حوزه‌ها را هم ضروری ساخته است. این که حزب توده بر اندیشه و شکل کار بسیاری از هنرمندان و نویسندگان ایران تأثیر داشت قابل انکار نیست. این خود می‌تواند موضوع پژوهشی دیگر باشد. در این رابطه می‌توان این پرسش‌ها را هم طرح کرد که کدام یک از هنرمندان، چرا و تا چه زمان تحت این تأثیر این حزب قرار داشتند، کدام یک از آنها در چه زمان و به چه علت پیوند خود با حزب توده را بریدند و دامنه این برش تا کجا گسترده شد. ●

